

مجموعه داستان های الفبا

بر اساس کتاب
فارسی اول دبستان



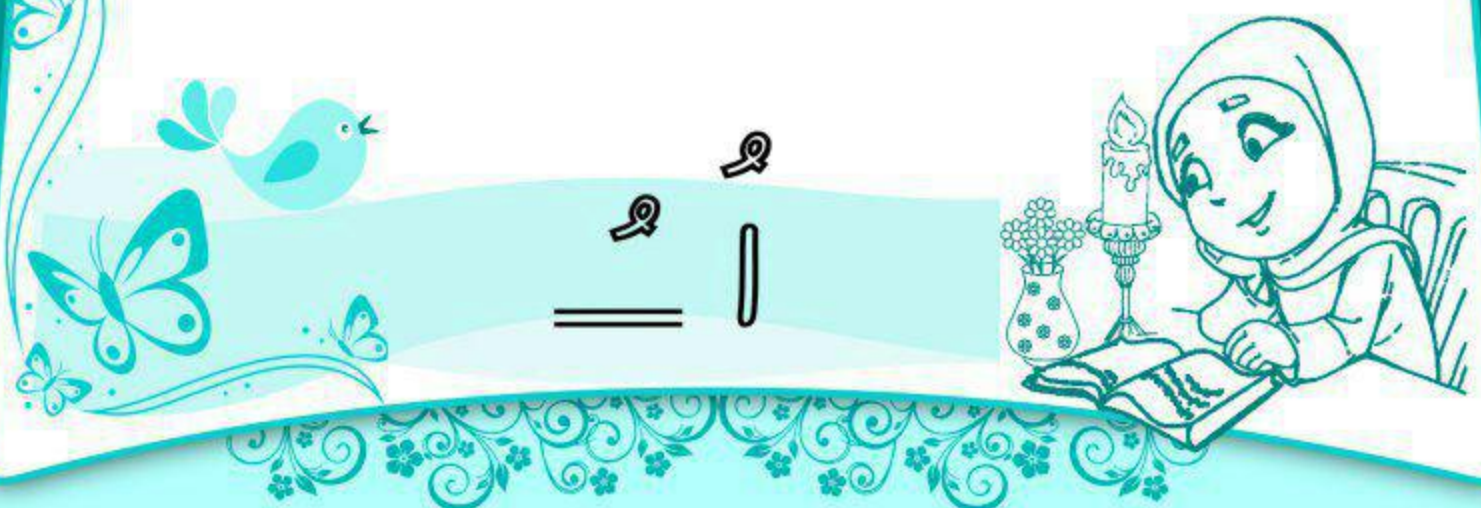
مؤلفین:

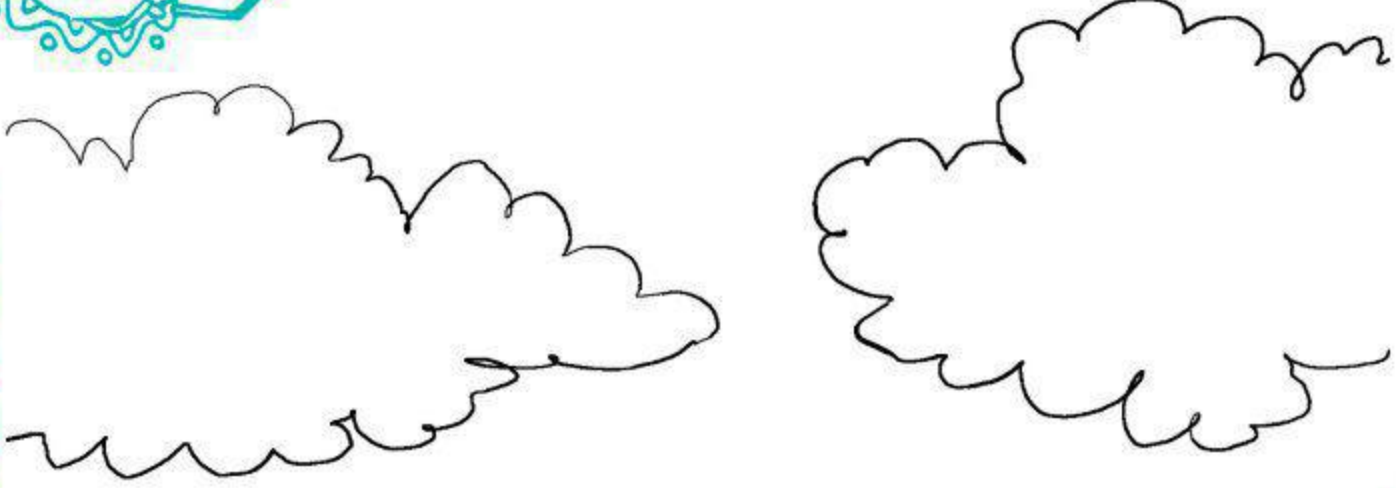
مریح عباسی

فروزان علمشاهی



ایران اُستان با روستای سر سبز زیاد دارد. اُستاد مراد در اُستان
مازندران است. او برای دانش آموزان میز با سرسره می سازد
برادرش امید در روستای رستم آباد است. او شش بز، سه شتر
دارد. امید به بز سبزی تازه با آب داده است. شتر برای مردم
روستا بار می برد. دوست امید، مدیر مدرسه ی مراد است.
او اتوبوس دارد. دیروز دانش آموزان را برای اردو به بوستان برد
آسمان آبری شد، باران تندی بارید. مردم روستا او را دوست دارند







قاسم در اتاق نشسته بود و مشق می نوشت. قندان پُر از قند روی میز
 بود. قفس قناری کنار دیوار بود. آواز قشنگ قناری به گوش می رسید
 گربه ای به قفس قناری نزدیک شد. قاسم دوید و گربه را از قفس دور
 کرد. گربه ترسید و از روی میز رد شد. قندان پُر از قند به زمین افتاد و
 شکست. وقتی قاسم به اتاق آمد، گربه فرار کرده بود. او در قفس را باز
 کرد و مقداری دانه برای قناری ریخت. قناری از قفس آزاد شد و به
 سوی آسمان پَر کشید. قاسم می داند، پرنده‌گان قفس را دوست ندارند.



ق ق





عمو علی در روستا یک مزرعه ی گندم دارد. او هر کاری را با نام خدا شروع می کند. در فصل بهار گندم می کارد و در فصل تابستان آن ها را جمع می کند. عمو علی سال گذشته به مکه رفت. او برای علی یک ساعت و برای معصومه یک عروسک آورد. روز جمعه به موقع از خواب بیدار شد. عینک و عصا را برداشت و به سوی امامزاده هاشم رفت. بعد از نماز برای سلامتی بیماران دعا کرد. عصر که بر می گشت، معلم روستا را دید. او برای مردم روستا خیلی عزیز است و همه به او علاقه دارند.

ع ع ع ع



